

پیش‌خوان

خوانشی از ظهور و سقوط ابوالحسن بنی‌صدر، در آینهٔ یک اثر پژوهشی

رهبری امام، خنثی‌سازی فتنه روایت‌ها و تحلیل‌ها

■ **محمد رضا کائینی**

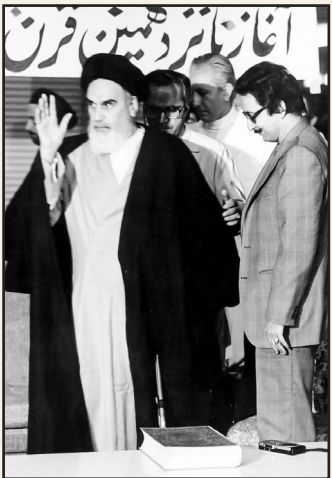


اثری که هم اینک در معرفی آن سخن می‌رود، «امام خمینی و مهر فتنه بنی‌صدر و منافقین» نام دارد. این پژوهش توسط فاطمه نظری کیره انجام شده و مرکز اسناد

انقلاب اسلامی به انجام آن همت گماشته است. مؤلف در دیباچه خود بر این کتاب در باب سوزه آن،

اینگونه به ایراد توضیح پرداخته است:

«پس از اتمام اولین انتخابات ریاست جمهوری و کسب اکثریت از آن سوی بنی‌صدر، وی در پی برقراری حاکمیت و اثبات نظریات خود در بین قوای حکومت و حتی در سطح جامعه برآمد. با شروع جنگ تحمیلی، بنی‌صدر در مقام فرمانده کل قوا با سیاست‌های نظامی سپاه و نیروهای مردمی به مخالفت پرداخت. سیاست‌های دفاعی بنی‌صدر، بیشتر بر واگذاری زمین تکیه داشت و سعی می‌کرد از طریق آنکا به قدرت‌های خارجی مشکل جنگ را حل کند. پس از ناکامی‌های او در فرایند جنگ تحمیلی، پشت جبهه و عرصه سیاسی کشور، محلی برای تنازعات وی با نیروهای خط امام شد. او این بار به مدد منافقین که قدرت میلیشیای جوان خود را بیش از اقتدار سپاه و کمیته‌ها در ذهن بنی‌صدر القا کرده بود، به جنگ امام آمد. تقابل جریان فتنه سال ۶۰ – که جبهه متحد ضد انقلاب را به همراه داشت - با نیروهای حزب‌اللهی به نقطه اوج خود و زمان سرنوشت‌ساز رسید. امام در سخنرانی‌های متعدد بنی‌صدر را نصیحت می‌کرد، اما او با تکیه بر منافقان بر شدت مخالفت‌های خود می‌افزود. امام سرانجام در ۲۰ خرداد ۱۳۶۰ و طی حکمی به ستاد مشترک ارتش، رئیس‌جمهور را از فرماندهی کل قوا عزل کردند و در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰، طرح عدم کفایت



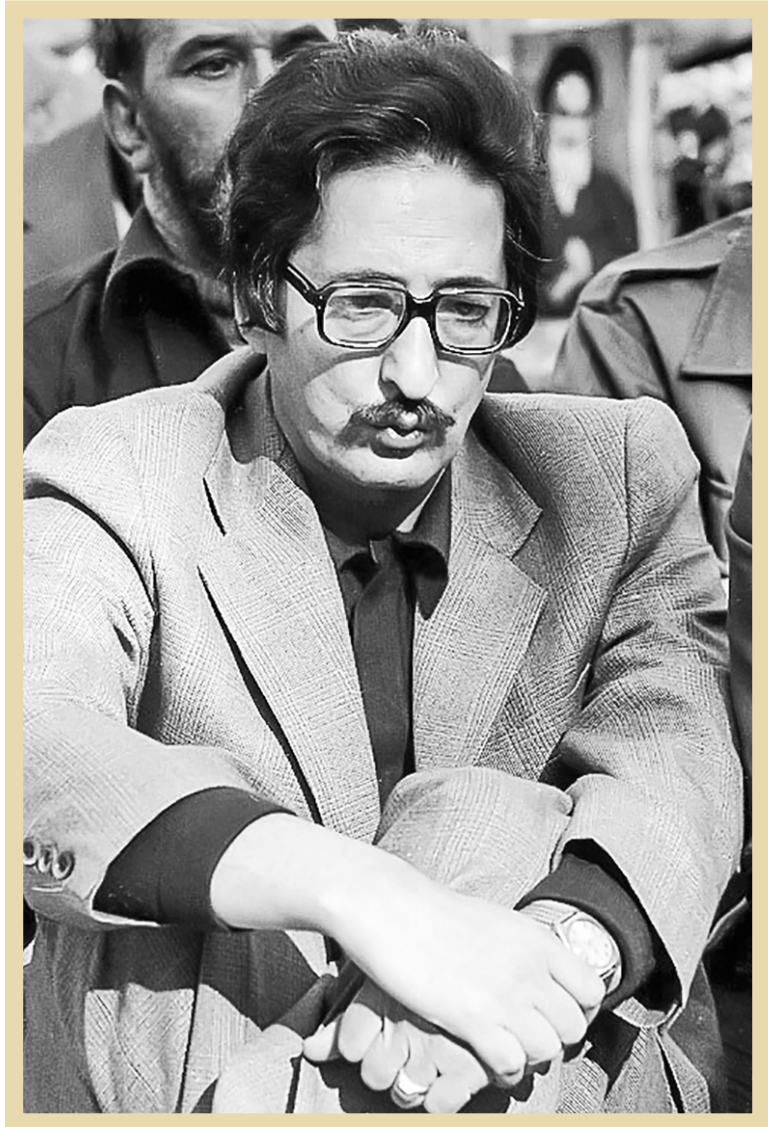
▲ **ابوالحسن بنی‌صدر در کنار امام خمینی در مراسم تنفیذ حکم ریاست جمهوری خویش**

سیاسی بنی‌صدر در مجلس شورای اسلامی مطرح شد. همزمان با خلع بنی‌صدر از ریاست جمهوری، سازمان منافقین به بهانه حمایت از جان بنی‌صدر، جنگ مسلحانه را با هدف سرنگونی جمهوری اسلامی آغاز کردند. تشکیلات اهریمنی منافقین و گروه‌های همسو، هر چند درگیری‌ها و آشوب‌های متعددی را باعث شدند، ولی با پیروزی حزب‌الله، مجبور به انزوا و فرار از کشور شدند. مهر این بحران از سوی حضرت امام، با صبر انقلابی در مواجهه با بنی‌صدر و سرخشی و مقاومت در قبال گروه‌های منافق فتنه‌گر، مدلی از مدیریت اسلامی به جامعه عرضه کرد و توانست کشور را از بحران پیکپیداه‌ای نجات و به سوی استقرار و ثبات سوق دهد.

کتاب امام‌خمینی و مهر فتنه بنی‌صدر و منافقین، در پنج فصل سازماندهی شده است؛ فصل اول به مفهوم فتنه، ویژگی‌ها و عوامل پیدایش آن در جامعه و همچنین جریان نفاق و مسیر شکل‌گیری آن در تاریخ اسلام اختصاص دارد. در فصل دوم با توجه به نقش محوری منافقین و بنی‌صدر در شکل‌گیری جریان نفاق در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰، ابتدا به معرفی آنها و سپس علل پیدایش جریان نفاق پس از انقلاب اسلامی و شیوه‌هایی که منافقان برای کسب مشروعیت و مقبولیت در نظام جمهوری اسلامی اتخاذ کردند، می‌پردازد. فصل سوم به روند تکوین اتحاد میان منافقین و بنی‌صدر اختصاص یافته است، در این فصل مواضع بنی‌صدر و منافقین نسبت به یکدیگر و رویدادهایی که پس از انقلاب به جریان این اتحاد کمک کرد، بررسی شده است. در فصل چهارم نقش امام‌خمینی در مهار فتنه نفاق و مواضع ایشان در برخورد با این جریان، ارزیابی شده است و در فصل پنجم سرنوشت فتنه نفاق و اقداماتی که سران فتنه پس از شکست در برنامه‌های خود در پیش گرفتند، بررسی شده است. کتاب با نتیجه‌گیری، اسناد و تصاویر مرتبط با موضوع کتاب خاتمه یافته است...»

تاریخ

تاریخ ۸۸۴۹۸۴۲۷



۱۳۵۸، ابوالحسن بنی‌صدر در حاشیه مطبور در مراسم نماز جمعه تهران

د

بدبینی‌ها به **ابوالحسن بنی‌صدر**، در پی سقوط خرمشهر فزونی گرفت، هم از این روی چالشی جدی میان نیروهای وفادار به نظام و رهبری، با وی کلید خورد و رفته رفته توسعه یافت. بنی‌صدر جنگ را از مرزها، به پایتخت و محافل سیاسی کشاند و به آن ابعادی گسترده بخشید. اما این همه، به سود وی نبود و سقوطش را موجب گشت. فرار تاریخی او همراه با مسعود رجوی، شرایط سیاسی او را در پایان حیات سیاسی، بیش از پیش عیان ساخت

فرار ابوالحسن بنی‌صدر از ایران، به مثابه پایانی بر یک راه طی شده

گروگان گرفتن جنگ

برای پیروزی در چالش‌های سیاسی

بودند که یک فرد نظامی نباید دولت تشکیل دهد، چون حاصلش جز خشونت بیشتر چیزی نیست. جالب بود بنی‌صدر زمانی بسا پدرش پیش آیت‌الله کاشانی آمد که ایشان را از اعلامیه دادن بر علیه زاهدی منصرف کند که داعیه طرفداری از مصدق و جبهه ملی را داشت. من فقط یک بار در پاریس، با مرحوم شریعتی به جلسه‌ای که بنی‌صدر تشکیل داده بود، رفتم که ببینم حرف حسابش چیست، اصلاً از آن بساط خوشم نیامد. درس دست و حسابی هم نخوانده بود. او حتی زبان فرانسه را هم در دست صحبت نمی‌کرد و باینکه ۱۳، ۱۴ سال بود در فرانسه زندگی می‌کرد، فرانسه را در حد ابتدایی و رفغ ضرورت می‌دانست. سر کلاس هم نمی‌رفت. کارش پولدار بود و پدرش املاک زیادی در همدان داشت، خانه خوبی در محله‌ای در حومه پاریس به نام «کشان» خریده بود و در آنجا نوجه‌هایش را جمع می‌کرد و برای خودش بساطی راه انداخته بود. کارش این بود که در کافه تریاها بنشیند و یک مشت جوان بی‌اطلاع را دور خودش جمع کند و از سیاست با آنها حرف بزند و بگوید: این ممکن است من باید درست کنم و از این اطلاعات. خودش هم در حرف‌هایش گفته که استادم می‌خواست رساله‌ام را به نفع او و بر اساس حرف‌های او بنویسم، ولی من زیر بار نرفتم. در حالی که شما وقتی می‌خواهید رساله بنویسید، طرح، اسناد و مدارک را به استاد ارائه می‌دهید. استاد همه اینها را می‌بیند و بررسی می‌کند و بعد به دانشجو توصیه می‌کند که از چه کتاب‌ها و منابعی استفاده کند. رساله با نظر تام و تمام استاد نوشته نمی‌شود، بلکه استاد روش و مند می‌کند. من دانشجو می‌گوید و او را راهنمایی می‌کند. من بعد از انقلاب، این چیزها را به مرحوم آیت می‌گفتم و او هم اتشی می‌شد و در سخنرانی‌هایش تکرار می‌کرد. من بارها به او تأکید کردم: اینقدر تنگ نرو، چون فضا به گونه‌ای است که تو را خواهند کشت!... خود من هم اوایل انقلاب در مخالفت با بنی‌صدر

■ **نیما احمدپور**

۴۱ سال پیش در چنین روزهایی، ابوالحسن بنی‌صدر با تغییر چهره و لباس و در معیت مسعود رجوی – که در تهران با یکدیگر هم‌بیمان شده بودند -از کشور گریخت، اما این موسم، مجالی مناسب برای باز خوانی سبترهای عزل و فرار نخستین رئیس‌جمهور اسلامی ایران است، امری که پس عبرت آموز و پند آفرین می‌نماید. نوشتار بی آمده، درصدد چنین خوانشی بوده است. مستندات این مقال بر تارنمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **در پیشینه و پیشه بنی‌صدر**

شناخت فرجامی که برای ابوالحسن بنی‌صدر رقم خورد، از شناخت پیشینه خانوادگی و سیاسی وی جدا نیست. به واقع ریشه برخی از مواضع بعدی این رئیس‌جمهور نگون بخت را باید در رویدادهای گذشته وی جست‌وجو کرد. زنده یاد پروفیسور احمد خلیلی که بنی‌صدر را از گذشته‌های دور می‌شناخت، اطلاعات خویش را در این‌باره به ترتیب ذیل به تاریخ سپرده است:

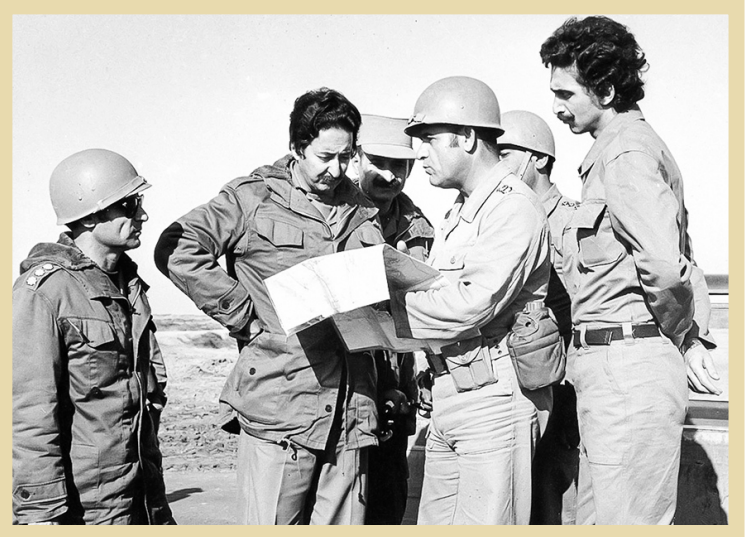
«ابوالحسن بنی‌صدر را از زمان پدرش و آن موقع که آیت‌الله کاشانی در کرمانشاه در پادگان انگلیس‌ها زندانی بودند، می‌شناختم. موقعی که می‌خواستیم زندانی‌ها را به تهران بیاوریم، پدر بنی‌صدر ما و همه کسانی را که قرار بسود آیت‌الله کاشانی را بدرقه کنند، به منزلش – که بسیار بزرگ بود - دعوت کرد. املاکش هم نزدیک املاک تیمسار زاهدی بود که می‌خواست به آنجا برق بکشد، در حالی که هنوز در تهران خیلی جاها برق نداشتند! وقتی زاهدی نخست‌وزیر شد و آیت‌الله کاشانی با او مخالفت کردند، بنی‌صدر و پدرش پیش آیت‌الله کاشانی آمده بودند که آقا! شما چرا با سیهید زاهدی مخالفت می‌کنید؟ آیت‌الله کاشانی معتقد

به هر شکلی که هست پیاده کنند و تمامی توان خود را به کار می‌گیرند. این قضیه در آثاری که از بنی‌صدر از سال ۱۳۵۶ منتشر شد، لاقلاً برای ما که تجربه شناخت جریانات غرب‌گرا و جریانات التقاطی و جریانات سکولاریستی یکی دو قرن اخیر را داشتیم، کاملاً واضح بود؛ یعنی من شخصاً بدون هیچ گونه توجه به نظر دیگران و تنها با مطالعات شخصی خودم، روی شخصیت این آدم و آثار مکتوب و صحبت‌هایی که کرده بود، یقین داشتم که این فرد اعتقادی به جمهوری اسلامی ندارد، بلکه تنها قصدش رسیدن به قدرت است تا بعد جمهوری اسلامی را به کلی از مسیر منحرف کند و دوباره کشور را به دست غرب بدهد. بنی‌صدر از اوایل سال ۱۳۵۹ تا شهریور همان سال، با جمع کردن بعضی گروه‌های مارکسیستی، چریکی و احزابی چون حزب دموکرات کردستان و مجاهدین خلق، برای مقابله با نیروهای انقلاب انتالفی تشکیل داد و از سوی دیگر به مناسبت سالگرد ۱۷شهریور، بنی‌صدر یک سخنرانی انجام داد و در آن سخنرانی، تلویحاً به صدام اعلام کرد: اوضاع داخلی ایران به هم ریخته است. در این زمان، اطلاعات و اسناد، بیانگر آن بود که رژیم عراق قرار است به ایران حمله کند، ولی بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا، ظاهراً این مسئله را نمی‌پذیرفت و می‌گفت: صدام خودش را با مجامع بین‌المللی بر سر جنگ با ایران طرف نمی‌کند!... به این ترتیب بنی‌صدر، عملاً تا ۵مهرماه اجازه نداد یک قبضه تفنگ جابه‌جا شود و کاری صورت گیرد. صدام هم با محاسبه اینکه در ایران هیچ‌مدیریت هماهنگ و برنامه‌ای برای دفاع وجود ندارد و امکاناتی نیست، به ایران حمله کرد. بنی‌صدر دائماً می‌گفت: شما راه را باز کنید تا ارتش عراق داخل کشور بشود، بعد ما محاصره‌شان می‌کنیم و از بین می‌بریم‌شان، اما وقتی عراقی‌ها آمدند و استان‌های ما را گرفتند، محاصره‌ای در کار نبود. بعد از سقوط خرمشهر

- که ضربه سنگینی برای ما بود - مردم بسیاری نسبت به بنی‌صدر به تردید افتادند و آرام‌آرام علیه او شدند. بنی‌صدر هم به تدریج متوجه شد پایگاه خودش را از دست داده، بنابراین تصمیم گرفت با ایجاد یک شورش داخلی به ارتش عراق فرصت دهد که خود را به تهران برساند. برنامه ۱۴ اسفند ۱۳۵۹، با همین هدف طراحی شد...»

■ **خودگشفتی، مشورت‌ناپذیری وسقوط**
همانگونه که در فرار پیشین اشترت رفت، بدبینی‌ها به ابوالحسن بنی‌صدر در پی سقوط خرمشهر فزونی گرفت، هم از این روی چالشی جدی میان نیروهای وفادار به نظام و رهبری با وی کلید خورد و رفته‌رفته توسعه یافت. بنی‌صدر جنگ را از مرزها، به پایتخت و محافل سیاسی کشاند و به آن ابعادی گسترده بخشید. اما این همه، به سود وی نبود و سقوطش را موجب گشت. فرار تاریخی او همراه با مسعود رجوی، شرایط سیاسی او را در پایان حیات سیاسی، بیش از پیش عیان ساخت. دکتر علی‌اکبر ولایتی نماینده سابق مجلس شورای اسلامی، در این‌باره معتقد است:

«بنی‌صدر در اواخر سال ۱۳۵۸ انتخاب و در خرداد ۱۳۶۰ عزل شد. او در این فاصله، حقیقتاً برای کشور مشکلات فراوانی را هم در اداره امور ایجاد کرد. هم در جبهه‌ها ایجاد کرد. با این همه دم از دموکراسی می‌زد، اما حاضر نبود با کسی تفاهم ایجاد و همکاری کند و دلش می‌خواست هم کاری که می‌خواهد، انجام بدهد و کسی هم از او بازخواست نداشت. هنگامی که امام فرماندهی کل قوا را به او دادند، به دزفول می‌رفت و در زیرزمینی می‌نشست و از خاطرات جنگ، نوار می‌کرد و در عین حال، دستورات عجیب و غریب می‌داد. در آن دوره عراقی‌ها، چند بار از خرمشهر را داد، می‌گفت ما مثل دوره اشکانیان، عقب‌نشینی تاکتیکی می‌کنیم و بعد حمله می‌کنیم. او کوچک‌ترین سررشته‌ای از مسائل جنگی نداشت، اما به‌قدری خودشیفته و متکبر بود که حاضر هم نمی‌شد به حرف متخصصان گوش بدهد و سر خود کارهایی می‌کرد که جز ایجاد خسارت برای ملت و کشور نتیجه‌ای نداشت. تا زمانی که بنی‌صدر سر کار بود، ما جز موضع بالا و مغرورانه صحبت می‌کرد، عموماً این دست از افراد، آدم‌های خطرناکی هستند و هر پستی که به دست‌شان برسد، قطعاً و جزماً برای این است که یک پله بالاتر بروند تا بتوانند اهداف خودشان را



۱۳۵۸، یازدهمین ابوالحسن بنی‌صدر از جبهه‌های جنگ

۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۶۵۴۲

فرمودند: بروید و مجلس را در دست بگیرید! و با این راهنمایی هوشمندانه، در واقع راه را برای عزل بنی‌صدر – که لیاقت چنین منصبی را نداشت - باز کردند. مجلس هم در وقت مقتضی، به عزل او پرداخت. در این میان، رفتار کشورهای غربی هم جالب بود. آنها از یک‌سو تمام امکانات مورد نیاز صدام را در اختیارش می‌گذاشتند تا بتواند بیش از پیش، به جنایاتش ادامه بدهد و از سوی دیگر به سسران اصلی ترورها، یعنی رجوی و بنی‌صدر پناه‌دگی می‌دادند و از آنها حمایت می‌کردند. غربی‌ها حتی یک‌بار هم، در مقابل ترور بی‌رحمانه و گسترده مردم عادی توسط منافقین، واکنش نشان ندادند، اما هر وقت یکی از آنها محاکمه و مجازات می‌شد، تمام رسانه‌های غربی، فریاد حقوق بشر سر می‌دادند. منافقین خودشان اعلامیه می‌دادند و اعلام می‌کردند که دست به چه جنایاتی زده و چگونه مردم را ترور می‌کردند. آن وقت بعضی از کشورهای غربی، آنها را از لیست تروریست‌ها خارج و ایران را – که خود قربانی تروریسم است - به فهرست تروریست‌ها اضافه می‌کردند. این معنای حقوق بشر در دنیای غرب است...»

■ **روایتی از تصویب عدم کفایت سیاسی و عزل**
نخوه اداره جنگ و نیز ایجاد تضاد و دو قطبی گسترده و مخرب در داخل کشور، نمایندگان مجلس را به بررسی عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر سوق داد. او در مجلس نیز حامیانی داشت که البته در برابر جریان خط امام، قدرت چندانی نداشتند. گذشته از آنکه جناح حامی او که از اعضای نهضت آزادی و رفقای رئیس‌جمهور تشکیل می‌شد، معمولاً در دفاعیات خویش منفعل ظاهر می‌شدند و از عملکرد وی، دفاعی مستقیم نداشتند و ضرورت وحدت و اموری از این دست را مورد تأکید قرار می‌دادند. مصطفی جوان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در روایت جلسه بررسی عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر می‌نویسد:

«در مسئله طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر، نمایندگان مجلس به سه دسته جناح حزب جمهوری اسلامی، جناح نهضت آزادی و جناح طرفداران بنی‌صدر تقسیم می‌شدند. جناح حزب جمهوری اسلامی و همفکران آن در مجلس، قاطعانه مخالف بنی‌صدر بودند و وی را دارای کفایت سیاسی برای اداره کشور نمی‌دانستند. دلیل عمده آنها، ضدیت بنی‌صدر با نظام با استظهار به حمایت‌های امریکا بود. جناح نهضت آزادی معتقد بود که اختلاف میان بنی‌صدر و حزب جمهوری، اختلافی شخصی است و نه امرای و مسلکی. آنها معتقد بودند باید وحدتی میان طرفین به‌وجود آید و اگر این وحدت به‌وجود نیاید، بن‌بست به وجود می‌آید، چون رئیس‌جمهور منتخب مردم و دولت نیز دولت ملی است، انحلال مجلس باید با فرآیند قانونی صورت گیرد و مجلس جدیدی شکل گیرد. بدین ترتیب مجلس جدید با رئیس‌جمهور هماهنگ خواهد بود. بنی‌صدر از آنجا که توسط جناح نهضت آزادی به منظور رفع بن‌بست مطرح شده بود، با مخالفت شدید امام و حزب جمهوری اسلامی مواجه گردید. جناح سوم جناح طرفداران بنی‌صدر بودند که مخالف طرح عدم کفایت بودند. آنها دلیل عزل بنی‌صدر را مسائل و اختلافات شخصی مطرح می‌کردند و خواستار رفراندوم و انحلال مجلس بودند. از سوی دیگر، دلایل نمایندگان مخالف دولت عبارت بود از: مخالفت و بی‌حرمتی با نهضت آزادی قانونی برآمده از قانون اساسی، تلاش برای رسیدن به قدرت مطلقه از طریق مخالفت با مجلس، امضا نکردن لوایح مصوبه مجلس، اهانت به شورای نگهبان، شورای عالی قضایی، اهانت دائمی و مستمر به کابینه و شخص رئیس‌دولت، مخالفت با سپاه پاسداران، جهاد تحقیر جمهوریت نظام توسط رئیس‌جمهور، حمله و تحقیراتی برآمده از قانونی نظام، اتحاد با دشمنان قسم‌خورده داخلی و خارجی اسلام، رشد ملی‌گرای و هر نوع مکتب و تفکر ضد اسلامی در مقابل انقلاب اسلامی، به کارگیری عناصر به‌سابقه و بدنام به‌عنوان مشاوران نزدیک و یاران رئیس‌جمهور، همکاری بسا گروهک مجاهدین و فضا دادن به آنها، مخالفت با امام و ولایت فقیه، تهییج روزنامه‌ها در دام زدن به مطالب نفره‌فامیز و تشنج‌انگیز به‌ویژه روزنامه انقلاب اسلامی، عدم صداقت در گفتار و رفتار، از بین بردن حیثیت نظام جمهوری اسلامی در خارج از کشور با رفتارها و عملکرد تبلیغاتی و مطرح ساختن اموری چون وجود شکنجه، عدم آزادی در کشور، عدم وجود قانون در دولت رنجایی، رژیم کنونی را از رژیم شاه بدتر معرفی کردن، ترویج اخلاق استکباری، ترویج اعمال خودمجورانه، افشای اسرار اقتصادی، عدم ارسال نیرو و تجهیزات به جبهه‌های جنگ و عدم همکاری با دولت در این مورد. سرانجام پس از آنکه نمایندگان نظرات خود را درباره کفایت یا عدم کفایت بنی‌صدر مطرح کردند، این طرح به رأی گذاشته شد و با کسب ۱۷۷ رأی موافق، ۱۲ رأی متعنع و یک رأی مخالف در ۳۱ خرداد ۱۳۶۰ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. پس از تصویب طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر در مجلس، امام‌خمینی نیز در تاریخ یک تیر ۱۳۶۰ بنی‌صدر را از ریاست جمهوری عزل کرد و اینگونه دوره ریاست‌جمهوری بنی‌صدر به پایان رسید...»